

علماء آنان فتوایی خلاف این دارند. شیخ طوسی در کتاب خلاف (مسأله ۱۴ از کتاب جنایات) در این باره مطالبی دارد که چکیده آن چنین است:

«هرگاه چند نفر یک نفر را بکشند، همه آنان را [بعد از پرداخت مازاد دیه شان] می توان بعنوان قصاص کشت. از میان اصحاب پیامبر اسلام (ص) علی (ع)، عمر، مغیره بن شعبه و ابن عباس همین رأی را برگزیده اند، از تابعین نیز سعید بن مسیب، حسن بصری و عطاء این قول را پذیرفته اند، از فقهاء [اهل سنت] نیز مالک، اوزارعی، ثوری، ابوحنیفه و پیروان او، شافعی، احمد و اسحاق از قائلین به این قولند.

با این تفاوت که در نزد ما امامیه، گروه قاتلان فقط در صورتی بعنوان قصاص کشته می شوند که اولیاء مقتول مازاد خون بهای آنان را پرداخت کنند.

و هرگاه اولیاء مقتول بخواهند یکی از آنان را قصاص کنند، میتوانند، ولی در اینصورت بقیه افراد گروه قاتلان باید سهم خودشان از خون بها را به اولیاء شخصی که بعنوان قصاص کشته می شود، پرداخت کنند. [این مطلب خاصی فقهاء امامیه است] و هیچکس از فقهاء اهل سنت به آن قائل نیستند.

گروه دیگری گفته اند هیچگاه چند نفر را در برابر قتل یک نفر قصاص نمی کنند، ولیکن اولیاء شخص مقتول می توانند هر یک از آنان را که بخواهند، بکشند، بدین ترتیب آن فرد قصاص شده از پرداخت سهمیه دیه ای که بر ذمه اوست معاف می شود ولیکن بقیه شرکاء قتل، مابقی دیه شخص مقتول را به خویشاوندان او پرداخت می کنند. از میان صحابه پیامبر (ص) عبدالله بن زبیر و معاذ، و از میان تابعین^{۳۱۳} نیز ابن سیرین و زهری، آن را پذیرفته اند.

گروهی دیگر نیز گفته اند هرگاه چند نفر یک نفر را بکشند، نه جمع آنان را میتوان قصاص کرد و نه یکی از آنان را [یعنی باید قضیه با پرداخت خون بها فیصله داده شود.]. قاتلان این قول عبارتند از: ربیع و ظاهریون که داود

۳۱۳. در اصطلاح حدیث شناسی و تاریخ اسلام به کسانی که حضور پیامبر اسلام را درک کرده و در آن زمان مسلمان بوده اند، «صحابی»، «صحابه» و «اصحاب» گفته می شود. و به کسانی که پیامبر را درک و دیدار نکرده اند نسل دوم می باشند، فقط کسانی را دیده اند که آنان پیامبر را دیده بودند، «تابعی» و «تابعین» گفته می شود. (مقرر).

اصفهانی و پیروان او [مانند ابن حزم اندلسی صاحب کتاب المحلی و غیر او] می باشند.

اما دلیل امامیه بر قول خودمان در این باره عبارتست از اجماع طایفه امامیه و روایات آنان،... و نیز اجماع صحابه پیامبر (ص) از جمله ادله آن می باشد. چنانکه از علی (ع) و عمر، ابن عباس و مغیره این مطلب نقل شده است. سعید بن مسیب گزارش نموده که عمر بن خطاب پنج نفر و یا هفت نفر را [که از اهالی یمن بودند] بخاطر اینکه یک مرد را با نیرنگ زدن بر او کشته بودند، قصاص کرد و به قتل رسانید.

او در مقابل اعتراض برخی ها که می گفتند چرا چند نفر را به خاطر یک نفر می کشد؟ گفت: اگر همه اهل صنعا نیز این کار را کرده بودند، آنان را می کشتم.

از علی (ع) نیز روایت شده که او سه نفر را بخاطر قتل یک نفر به قتل رسانید.. و از مغیره بن شعبه نقل شده که او هفت نفر را به خاطر قتل یک نفر کشت.

از ابن عباس نیز روایت شده که او گفت: هرگاه چند نفر یک نفر را بکشند، همه آنان را می توان به عنوان قصاص به قتل رسانید، هر چند که تعدادشان صد نفر باشد. ۳۱۴

این قُدامة حنبلی در کتاب «مغنی»، و نیز بیهقی در کتاب «سنن» خود متعرض این مسأله شده که شایسته است مراجعه شود. ۳۱۵

علی (ع) نیز در نهج البلاغه در باره «اصحاب جمل»، چنین فرموده است: «به خدا سوگند اگر آنان حتی جزیک نفر از مسلمانان را بدون اینکه جرمی مرتکب شده باشد، بگونه عمدی نکشته بودند، البته که قتل همه سپاه آنان

۳۱۴. الخلاف ج ۳/۹۲.

۳۱۵. ر. ک: المغنی ج ۹/۳۶۶. و نیز سنن بیهقی ج ۸/۴۰-۴۱، کتاب الجنایات، باب النفر یقتلون الرجل.

برای من حلال می گردید، چرا که آنان حاضر بوده اند و در برابر قتل ناحق او نایستاده و از آن مسلمان مظلوم با زبان و دست خود دفاع نکرده اند.»^{۳۱۶}

البته دلالت این کلام مولی (ع) بر مطلب مورد نظر ما جای اندیشه و تأمل دارد، برای اینکه احتمال این هست که جواز قتل آنان بدلیل بغی و خروج مسلحانه شان باشد و نه از باب قصاص.

بیست و چهارم - اسیران جنگی:

اسرا نیز جزء کسانی هستند که در روایات به زندانی شدن آنان تصریحات و اشاراتی وجود دارد که از جمله آنها موارد ذیل است:

۱ - بیهقی در «سُتَنِ» با سند ویژه خود از ابوهریره چنین گزارش کرده است:

«رسولخدا (ص) سپاهی را بسوی سرزمین نجد روانه کرد، آنان در بازگشت مردی را نیز بعنوان اسیر همراه خود آورده بودند هک «ثَمَامَةَ بْنِ أَنَالٍ حَتَفِي» نام داشت، و رئیس اهالی سرزمین یمامه بود. او را به یکی از ستونهای مسجد بسته بودند که رسولخدا به نزد او آمده و فرمود: ای ثمامه با خود چه داری؟ ثمامه جواب داد: نیکی ای محمد، اگر مرا بکشی، کسی را کشته ای که خونخواه دارد، و [اگر از قتل من گذشته] و مرا عفو و مورد انعام قرار بدهی، بر کسی انعام کرده ای که از تو سپاسگزار خواهد بود، و اگر مال می خواهی، هر مقدار که مورد نظرت هست بگو پرداخت کنم.

پیامبر (ص) او را به حال خود گذاشته و از آنجا رفت. فردا دوباره به سراغ او آمده و پرسید: ثَمَامَةُ! با خود چه داری؟

او جواب داد: همان چیزهایی را که دیروز گفتم. و دوباره آن مطالب را بازگو کرد.

رسولخدا (ص) روز سوم نیز به نزد او آمده و همان سؤال و جوابهای پیشین

تکرار شد. آنگاه رسولخدا (ص) دستور داد: ثمامه را آزاد کنید. ثمامه پس از آزاد شدن [بدون هیچ قید و شرطی]، در آن نزدیکی به داخل نخلستانی رفته و خود را با آب شستشوداده و دوباره داخل مسجد گردید و گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، ای محمد! به خدا سوگند قبلاً در روی زمین در نزد من صورتی مبعوض تر از صورت تو نبود، لکن اکنون [که ترا خوب شناختم] و به فضائلت پی برده‌ام [در روی زمین هیچ صورتی محبوب تر از صورت تو نمی باشد. بخدا سوگند قبلاً از هیچ دینی به اندازه دین تو متنفر نبودم، لکن اکنون در نزد من محبوب‌ترین و پسندیده‌ترین ادیان دین تو می باشد...]»^{۳۱۷}.

این مطلب بسیار قابل توجه است که عفو و اغماض رسولخدا (ص) در روح آن مرد چگونه اثر مثبت بخشیده و اندیشه او را دگرگون ساخته است، شایسته است محترمین و اهل کرامت. اینگونه رفتار نمایند، و نه اینکه اصرار بر انتقام جوئی و کیفرسانی داشته باشند.

۲- باز بیهقی با سند ویژه خود از «ابن عباس» گزارش نموده که او گفت:

«روز بدر که اسرای جنگی مشرکین را مسلمانان به بند کشیده و زندانی کرده بودند، به سرآمد و شب فرا رسید، لکن اوایل شب دیده شد که پیامبر اسلام (ص) به خواب نمی رود. اصحاب به آنحضرت گفتند: ای رسول خدا، چرا خوابتان نمی برد؟! [و این در حالی بود که عباس عموی پیامبر نیز جزء اسراء مکه در اسارت مسلمانان قرار داشت]. رسولخدا (ص) فرمود: آه و ناله عمویم عباس را که به بند کشیده شده است، شنیدم.

عباس را از بند آزاد کردند، و او آرامش یافت، در نتیجه، رسولخدا (ص) نیز به خواب رفت.»^{۳۱۸}

۳۱۷. سنن بیهقی ج ۹/۶۵، کتاب السیر، باب ما یفعله بالرجال البالفین منهم..

۳۱۸. سنن بیهقی ج ۹/۸۹، کتاب السیر، باب الأسیر یوثق.

از برخی اسناد و متون تاریخی مربوط به صدر اسلام چنین برمی آید که «عباس» عموی پیامبر اسلام

۳- در کتاب «ارشاد» شیخ مفید، ضمن داستان مربوط به اسرای «بنی قریظه» چنین آمده است:

«وقتی که اسرای بنی قریظه را به مدینه آوردند، آنان را در خانه‌ای از خانه‌های بنی نجار زندانی کردند.»^{۳۱۹}

۴- در «سیره ابن هشام» نیز درباره زندانی شدن دختر حاتم طائی چنین آمده است:

«در دم در مسجد [پیامبر در مدینه] محوطه دیوارکشی شده‌ای بود که اسیران را در آنجا زندانی می‌کردند، دختر حاتم را نیز به آنجا بردند.»^{۳۲۰}

۵- قبلاً نیز از کتاب «التراتیب الاداریه» مطلبی را درباره دختر حاتم نقل کردیم، حاکی از این بود که:

«دختر حاتم را با دیگر اسیران قبیله طیّی به مدینه آوردند، ... دختر حاتم را در جایگاه محصوره که دم در مسجد قرار داشت و زنان را در آنجا زندانی می‌کردند، زندانی کردند.»^{۳۲۱}

بیست و پنجم- کسی که غلام خود را چنان آزار رساند که او بمیرد:

۱- مسمع بن عبدالملک از امام صادق (ع) روایت کرده:

هنگامی که ساکن مکه بود، در واقع به خدا و پیامبر او ایمان آورده بود ولیکن ایمان خود را ظاهر نمی‌ساخت تا بتواند در میان مشرکین «چشم و گوش» مسلمانان باشد.

از جمله این قرائن اشعار بسیار جالبی است که عباس در مدح حضرت محمد (ص) و در حقانیت پیام او سروده است، که در ضمن آن خطاب به پیامبر اسلام می‌گوید: «هنگامی که تو از مادر تولد یافتی، سراسر زمین را نور فراگرفت، و افق در برابر جلوه نور تو احساس تنگنایی و کمبود کرد. ما اکنون در پرتو آن نور راه رشد و هدایت را یافته ایم.»

اعیان الشیعه در ج ۴۱۸/۷، چاپ دارالتعارف بیروت، مجموع اشعار عباس را درج کرده است. لذا می‌توان گفت: شاید ناراحتی پیامبر از به بند کشیده شدن عباس به خاطر عواطف خویشاوندی نبوده است، بلکه آنحضرت از عباس چیزی می‌دانسته است که دیگران بدان آگاه نبوده‌اند و آن ایمان عباس است. (مقرر)

۳۱۹. ارشاد مفید / ۵۱، چاپ از همان کتاب / ۵۸.

۳۲۰. سیره ابن هشام ج ۴ / ۲۲۵ (متن عربی).

۳۲۱. التراتیب الاداریه ج ۱ / ۳۰۰.

«مردی را برای حل مرافعه به نزد امیرالمؤمنین (ع) آوردند که غلام خود را چنان آزار رسانیده بود که او در اثر آن مرده بود.
امیرالمؤمنین (ع) بر آن مرد یکصد ضربه شلاق زده و یکسال نیز زندانی اش کرد، سپس قیمت آن غلام را از او گرفته و به نیابت غلام متوفا صدقه داد.»^{۳۲۲}

مشابه این روایت در مستدرک الوسائل نیز به نقل از کتاب «جعفریات»، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش، درج کرده است.^{۳۲۳}
از این روایت استفاده می شود که تعزیر تا یکصد تازیانه یعنی درست برابر «حد کامل» نیز جایز می باشد، چنانکه جواز «تعزیر مالی» نیز از آن استفاده می شود.^{۳۲۴}

۲- روایت ابوالفتح جرجانی از ابوالحسن (ع) درباره مردی که غلام و یا کنیز خود را بکشد، چنین است:

«اگر آن غلام و کنیز از آن خود او باشد، در اینصورت او را تأدیب [بدنی] و زندان می کنند، مگر اینکه او به کشتن غلامان معروف باشد که در اینصورت باید کشته شود.»^{۳۲۵}

محقق حلی در «شرایع» فرموده است:

«اگر مولائی عیب خود را بکشد باید کفاره پردازد و تعزیر و تنبیه شود و لکن کشته نمی شود. و نیز گفته شده است قیمت او را از او باز ستانده و به نیابت

۳۲۲. وسائل ج ۱۹/۶۸، باب ۳۷، از ابواب قصاص نفس، حدیث ۵.

۳۲۳. مستدرک الوسائل ج ۳/۲۵۷، باب ۳۴ از ابواب السحق و القیاده، حدیث ۱.

۳۲۴. البته این احتمال نیز خالی از وجه نیست که یکصد ضربه تازیانه در این مورد را یکی از مصادیق حدود تلقی کنیم، و یا اینکه حتی مجموع کیفرهای سه گانه، یعنی یکصد ضربه تازیانه با اضافه یکسال زندان و پرداخت قیمت را مجموعاً «حد» شرعی کسی به شمار بیاوریم که مرتکب چنین جرمی شده باشد. چنانکه طبق مفاد حدیث ابوالفتح جرجانی نیز کیفر «قَاتِلُ الْمَمَالِكِ» اعدام است، بدیهی است که این اعدام جنبه تعزیری ندارد، بلکه بعنوان یکی از حدود شرعی اجرا می شود، لذا امکان آن احتمال در «مانحن فیه» نیز خالی از وجه نمی باشد. (مقرر).

۳۲۵. وسائل ج ۱۹/۶۹، باب ۳۸ از ابواب قصاص نفس، حدیث ۱.

عبد مقتول صدقه می دهند، لکن روایت مورد استناد این سخن ضعیف است. در برخی از روایات نیز آمده است که اگر کسی به قتل غلامان اعتیاد داشته باشد او را می‌کشند.»^{۳۲۶}

بیست و ششم - کسی که سهم خود از غلام و کنیز مورد اشتراک را آزاد کند، زندانی می‌شود تا سهم دیگری را نیز بخرد و او را کاملاً آزاد کند:

در سنن بیهقی از شخصی به نام «ابو مجلز» روایت شده است: «دو جوان از قبیله جهینه دارای یک غلام مشترک بودند، یکی از آنان سهم خود را آزاد کرد، رسول خدا (ص) او را حبس نمود تا اینکه برخی از گوسفندان خود را فروخته و سهم دیگری را نیز خریداری و آزاد کرد.»^{۳۲۷}

این مطلب به این دلیل است که در فقه می‌گویند «عتق و آزاد سازی مسری» است، یعنی اگر قسمتی از یک مملوک آزاد شد خود بخود به بقیه سهام موجود در او نیز سرایت می‌کند، لذا اگر آزاد کننده شریک داشته باشد قیمت سهم شریک را نیز باید بپردازد تا آن مملوک کاملاً آزاد شود، البته در صورتی که توان مالی آن را داشته باشد در غیر این صورت از خود مملوک و غلام و کنیز خواسته می‌شود که کار کند و مابقی خود را آزاد کند. روایات زیادی هست که به این مسأله دلالت دارند، برای اطلاع بیشتر به وسائل الشیعه مراجعه شود.^{۳۲۸}

محقق در «شرایع» گفته است:

«اگر کسی قسمتی از غلام خود را آزاد کند، آزاد شدگی خود بخود به دیگر

۳۲۶. شرایع ج ۴/۳۰۵.

حضرت استاد دامت برکاته، ضمن تدریس این قسمتها، «مُحَارِبٌ مُحَكَّمٌ بِنَفْسِي» را نیز در اینجا مورد بحث قرار دادند و لکن در باز تدوین کتابشان آن را در ضمن احادیث مربوط به زندانیان ابد گنجانده‌اند. (مقرر).

۳۲۷. «ان غلامین من جهینه کان بینهما غلام، فأعتق أحدهما نصیبه، فحجبه رسول الله (ص) حتی باع فیه غنیمه له.»

(سنن بیهقی ج ۶/۴۹، کتاب التفلیس، باب الحجر علی المفلس و بیع ما له فی دیونه).

۳۲۸. ر. ک: وسائل ج ۱۶/۲۵-۲۸، ۱۸ از کتاب عتق.

سهمهای آن نیز سرایت می‌کند، این در صورتی است که آزادکننده در مال خود جایز التصرف باشد. اگر او در آن غلام شریکی داشته باشد باید قیمت سهم او را به اوپردازد و این در صورتی است که او توان مالی این کار را داشته باشد. اما اگر آن آزادکننده قدرت خرید و آزادسازی مابقی سهام را نداشته باشد، خود آن غلام باید کار کند و مابقی را نیز آزاد کند.»^{۳۲۹}

بیست هفتم - دلال فحشائی که محکوم به تبعید شود:

[طبق برخی از روایات منظور از لزوم «نَفی کردن» دلال و قواد زندانی کردن اوست و نه تبعیدش، لذا] در کتاب «فِقْهُ الرِّضَا» آمده است:

«اگر بر دلال فحشا و قواد بودن یک نفر بینه و گواهان لازم اقامه شود، او را هفتاد و پنج ضربه تازیانه زده و از آن شهری که زندگی می‌کند «نفی» و

۳۲۹. شرایع ج ۳/۱۱۱.

«برده‌داری» در دنیا شکل و مفهوم بسیار بدی داشته است، حتی تا همین اواخر کشورهای اروپائی و آمریکا می‌آمدند و از قاره آفریقا به مردم آزاد یورش برده و آنان را می‌ربودند و با کشتی می‌بردند آنسوی دنیا بعنوان «برده» از آنها استفاده میکردند، این یعنی برده‌داری.

اما دین مقدس اسلام این را مشروع نمی‌داند و آنرا محکوم می‌کند. مسأله غلام و کنیز که در صدر اسلام وجود داشته فقط به اسرای جنگی مشرکین مربوط می‌شود. یعنی مشرکینی که در جنگها اسیر می‌شدند بعنوان غلام و کنیز در میان خانواده‌های مسلمان پخش می‌شدند، تا هم از تجمع دوباره و توطئه و حمله آنان به مرکز اسلام جلوگیری شود و هم تحت تأثیر خانواده‌های مسلمان که هر یک از آنان دیگر عضوی از آن شده بودند، تربیت و تنبیه پیدا کنند و مسلمان شوند.

دین اسلام در مرحله بعدی، برای آزادی آنان راه‌های فراوانی را تشریح کرده است که در اینجا مجال پرداختن به آنها نیست، از جمله آن تسهیلات و راه‌های آزادی یکی نیز اینست که «عِتْقِ مُشْرِي» است، یعنی هرگاه سهم بسیار کوچکی از یک غلام و کنیزی بهر دلیل آزاد شود و از غلامی و کنیزی بیرون بیاید، این خودبخود موجب سرایت عِتْق و آزادی به دیگر قسمتهای آن می‌گردد.

(از افاضات معظم له در جلد ۲۵۸ درس فقه.)

و چنانکه گفته شد، از نظر اسلام فقط اسرای جنگی مشرک به آنصورت یاد شده غلام و کنیز می‌شوند، لذا اسرای جنگی مظاهر به اسلام را نمی‌توان مشمول آن حکم قرار داد. چنانکه کفار و مشرکین غیر اسیر جنگی را نمی‌توان مشمول آن قرار داد. باتوجه به این نکته است که می‌توان فلسفه تشریح این حکم در مورد اسرای جنگی را بوضوح تشخیص داد و آن را از نظام برده‌داری متمایز نمود. (مقرر).

تبعیدش می‌کنند.

روایت شده است که منظور از «نَفِي» کردن تبعید او نمی‌باشد، بلکه منظور از نفی اینست که او را یک سال زندانی کنند، و یا اینکه توبه کند.»^{۳۳۰}

۳۳۰. فقه الرضا / ۳۱۰ (چاپ مشهد).

در باره وضع «کتاب فقه الرضا» آراء علماء بسیار مُتَشَابِهَةٌ است و سخن واحدی وجود ندارد، و لکن با اینحال در برخی از موارد فتاوائی در فقه ما هست که هیچ روایتی برای اثبات آن به جز روایت فِیْقَةُ الرِّضَا وجود ندارد. از جمله اینکه در زکات، مشهور فقهاء ما فتوا داده‌اند بر مازاد بر مؤونه سال تعلق می‌گیرد. این فتوا هیچ مأخذ و روایتی بجز فقه الرضا ندارد.
(از افاضات معظم له در جلسه ۲۵۸ درس فقه.)

در توضیح و تکمیل افادات حضرت استاد لازم است به چند نکته توجه شود:

۱- نسخه «فقه الرضا» برای نخستین بار در زمان صفویه توسط «قاضی امیرحسین» که از علماء شیعه و ساکن مکه بوده، از طریق اهالی قم پیدا شده و به علامه ملا محمد تقی مجلسی (مجلسی اول) - ره - معرفی شده است و پس از آن در میان علماء از طریق استنساخ رواج یافته است. لذا طریق وصول آن به ما روش معمول و موثق اجازه‌ای و روانی نیست، بلکه شیوه‌ای است که اصطلاحاً «وجاده» پیدا شدن» نامیده می‌شود که البته در صورت احتیاط و پوشیده شدن به قرائن، طریق وجاده قابل اعتماد و مورد عمل فقهاء و علماء شیعه است.

۲- نقطه ضعف دیگر کتاب فقه الرضا اینست که علاوه بر «وجاده‌ای» بودن آن، مؤلفش نیز مورد اختلاف علماء، و محدثین و فقهاء و رجالیون می‌باشد. و نظرات در این باره بسیار متنوع و پراکنده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

• برخی گفته‌اند این کتاب همان کتاب «التکلیف» شَلْتَعَانِي است که وکیل حسین بن روح نایب خاص حضرت حجت (عج) بود، ولی در دهه آخر عمرش از طریق حق منحرف شده و مردم را به خود دعوت کرد. مرحوم سید حسن صدر با نوشتن کتاب خود بنام «فَضْلُ الْقَضَاءِ فِي الْكِتَابِ الْمُسْتَهْرَبِ بِفِقْهِ الرِّضَا»، این نظریه را اثبات کرده است.

• برخی گفته‌اند این کتاب نوشته یکی از اصحاب ائمه معصومین و یا یکی از فرزندان ائمه معصومین است که به امر آن بزرگواران نوشته شده است.

• نوشته یکی از اصحاب امام رضا (ع) است. قائل این نظر، سید شفتی و محقق سیدمحسن آغرجی کاظمی و سید محمد هاشم خوانساری برادر صاحب روضات می‌باشند.

• عقیده دیگری براینست که این کتاب را شخص حضرت امام رضا (ع) نوشته باشد، که البته بسیار بی اساس بنظر می‌رسد.

• نظریه دیگر اینست که کتاب فقه الرضا در واقع همان کتاب موسوم به «شرايع» تألیف علی بن موسی بن بابویه قمی پدر شیخ صدوق - ره - می‌باشد که از نظر نام در طول تاریخ مشتهر شده و به فقه الرضا مشهور شده است.

از سخنان بزرگانی همچون صاحب فصول، علامه مجلسی در مقدمه بحار الانوار، و دیگران چنین برمی‌آید

این روایت را در بحار و مستدرک نیز از فقه الرضا نقل کرده اند.^{۳۳۱} چنانکه محقق نیز در «شرایع» چنین گفته است:

«واجبست بر قواد و دلال فحشاء هفتاد و پنج ضربه تازیانه زده شود، ... اما اینکه آیا او را در نخستین بار ارتکاب این عمل نفی [= زندان یا تبعید؟] هم میکنند یا نه؟»

در این باره شیخ طوسی در نهایه گفته است: بلی، نفی میکنند. ولکن شیخ مفید گفته است: در نوبت دوم او را نفی میکنند.

لکن دیدگاه اول [= نظر شیخ طوسی] در روایت آمده است.^{۳۳۲}

بیست و هشتم - زندانی کردن مرتد ملی تا آنگاه که توبه کند:^{۳۳۳}
در وسائل از «عبدالله بن سنان» از پدرش از امام باقر (ع) گزارش شده که آنحضرت فرمود:

که این احتمال را تقویت و تأیید کرده باشند.

ظاهراً نظر حضرت استاد دامت برکاته نیز درباره فقه الرضا تقویت همین احتمال می باشد چنانکه جناب آقای رضا استادی در این باره چنین نوشته است:

«به خاطر دارم حدود بیست سال پیش در ایامی که سطح مکاسب را نزد آیه الله منتظری دامت افاضاته، میخواندیم، ایشان میگفتند: ما تطبیق کرده ایم تمامی مواردی را که در «مَنْ لَا يَحْضُرُ الْفَقِيه» با عنوان «فِي رَسَالَةِ أَبِي» نقل شده است، بدون استثناء با عبارات «فقه الرضا» برابر است، و همین را دلیل می گرفتند که «فقه الرضا» همان «شرایع» علی بن بابویه است. هنوز هم ایشان به این عقیده باقی هستند و گویا قرائن دیگری هم در طول مطالعات خود بدست آورده اند.»

نقل از: تحقیقی پیرامون کتاب فقه الرضا / ۸، نوشته رضا استادی، نشر: کنگره جهانی حضرت رضا (ع) ۱۴۰۴ ق (مقرر).

۳۳۱. ر. ک: بحار الانوار ج ۱۱۶/۷۶ (= چاپ ایران ج ۱۱۶/۷۹)، کتاب النواهی، باب ۸۴ باب الدیانة و القیادة، شماره ۱۲ و نیز. مستدرک الوسائل ج ۳/۲۳۰ باب ۵ از ابواب السحق و القیادة، حدیث ۱. ۳۳۲. شرایع ج ۴/۱۶۲.

۳۳۳. «مرتد» آن مسلمانی را گویند که بعداً از اسلام خارج شود. ارتداد هم با رد همه اسلام و پذیرش کفر کامل حاصل میشود و هم با انکار برخی از اصول و ضروریات اسلام. و دو نوع است، که تعریف هر یک از آنها را از کتاب تحریر الوسیله امام خمینی دامت برکاته، نقل میکنیم:
«مرتد» دو نوع است:

«شخصی به نام عبدالله بن سبا ادعای پیامبری میکرد، و چنین میپنداشت که امیرالمؤمنین علی (ع) خداست [العیاذ بالله]، گزارش این مطلب به گوش علی (ع) رسید، آنحضرت عبدالله بن سبا را به حضور خود خواست و از او در این باره سؤال کرد که برآستی چنین حرفی زده است؟ او اعتراف نمود که تو خدا هستی و من نیز پیامبرم!

امیرالمؤمنین (ع) به او گفت: وای برتو شیطان مسخرت کرده است، از این سخن برگرد و توبه کن، او از توبه خودداری کرد. علی (ع) او را سه روز زندانی کرده و از او خواست تا توبه کند لکن او توبه نکرد از این رو علی (ع) او را از زندان بیرون آورده و در آتش سوزاند...»^{۳۳۴}

«گشتی» از برخی از اهل علم نقل کرده که «عبدالله بن سبا» یهودی بوده و بعداً مسلمان شده بوده است.^{۳۳۵}

۱- مرتد فطری: و آن کسی است که در حال انعقاد نطفه اش یکی از پدر و مادرش مسلمان باشد و بعد از رشد و بلوغ، او به جای اسلام کفر را برگزیند.
 ۲- مرتد ملی: و آن کسی است که از پدر و مادر کافر زاده شود، و بعد از بلوغ، اسلام اختیار کند، لکن بعد از مسلمان شدن دوباره کافر شود. «نحریر الوسیله ج ۲/۳۶۶».
 این مطلب مضیق علیه فقهاء است که «مرتد ملی» را حبس میکنند و از او می خواهند تا توبه کند و از مجازات مورد عفو قرار بگیرد. و اگر توبه نکرد او را اعدام میکنند، البته در صورتیکه مرد باشد.
 حکم زنی هم که مرتد فطری باشد همینست. لکن درباره مرد مرتد فطری نظر علماء و فقهاء اینست که باید «فی الحال» اعدام شود.

رجوع شود به تبصره المتعلین / ۱۷۹، جواهر ج ۱/۶۰۸ و نیز تحریر الوسیله ج ۲/۳۶۷ (مقرر).

۳۳۴. وسائل ج ۱۸/۵۵۴ باب ۶ از ابواب حد مرتد، حدیث ۴.

۳۳۵. اختیار معرفه الرجال / ۱۰۸.

حضرت استاد دامت برکاته، درباره محتوای این روایت در جلسه ۲۵۸ درس فقه خود فرمودند:

«ما آن را از این جهت نقل کردیم که یکی از روایاتی است که در آن مسئله زندان مطرح شده است، لذا به درستی و نادرستی محتوای آن کاری نداریم.»

در توضیح و تکمیل این فرمایش استاد باید توجه کنیم که مسئله شخصی به نام «عبدالله بن سبا» در تاریخ اسلام مورد بحث و گفتگو میباشد، برخی از مفسرین و معاندین کوشیده اند با استفاده از نام او - که ظاهراً وجود تاریخی نداشته است و در صورت وجود تاریخی داشتن نیز یکی از غلات بوده است که امیرالمؤمنین علی (ع) اعدامش کرده است - علیه مرام مقدس اهل بیت عصمت و طهارت و تشیع سوء استفاده کنند.

یکی از متبیین شیعه با پژوهشهای مفصل تاریخی در منابع تاریخی، حدیثی و رجالی برادران اهل

بیست و نهم - محبوس کردن دزد بعد از بریدن دست برای انجام معالجه:

۱- کلینی با سند ویژه خود از حارث بن حصیره روایت کرده است که او گفت:

«در مدینه به یک مرد حبشی برخوردیم که آبکشی و آبرسانی میکرد، ولیکن دست او بریده شده بود، به او گفتم: دستت را چه کسی بریده است؟ گفت دستم را بهترین مردم دنیا بریده است! سپس اضافه کرد: ما هشت نفر بودیم که در جریان یک عمل دزدی دستگیرمان ساخته و همه مان را به نزد علی بن ابی طالب (ع) بردند. ما پیش او به دزدی خود اعتراف کردیم. آنحضرت از ما پرسید: آیا می دانستید که دزدی حرام است؟ ما گفتیم: بلی. او دستور داد انگشتان دست ما را به جز انگشت ابهام، بریدند. سپس دستور داد ما را در خانه ای زندانی کردند، در آنجا به ما روغن و غسل می خوراندند، تا اینکه بالاخره زخمهای دستمان بهبودی یافت آنگاه او دستور داد ما را بیرون آورده و لباس بسیار خوبی به ما پوشانیدند، آنگاه فرمود: اگر توبه کنید و خودتان را اصلاح نمائید، این برای شما بهتر است، در اینصورت خداوند شما را در

سنت، ثابت کرده است که «عبدالله بن سبا» اصولاً در تاریخ اسلام وجود خارجی و حقیقی نداشته است. بلکه شخصی به نام «عَمْرُو بْنُ شَيْفِ ثَمِيمِي» که از معاندین و مخالفین اسلام و اهل بیت بوده در کتابش وجود او را جعل کرده است، و سپس مورخ معروف طبری در تاریخ خود این مطلب را از او نقل کرده و مورخین بعدی نیز آن را از طبری گرفته و در متون تاریخی پراکنده اند. او با ترسیم یک جدول، سیر تاریخی افسانه عبدالله بن سبا که کتب تاریخی را نشان داده است.

طبق تحقیقات متتبع یاد شده که نتیجه کارش منجر به تالیف کتاب «افسانه عبدالله بن سبا» - ترجمه فارسی در دو جلد - گردیده است، عبدالله بن سبا وجود تاریخی نداشته است.

لکن در منبع و کتاب یاد شده مسئله پیدایش و گسترش مسئله عبدالله بن سبا در منابع و متون شیعی مورد توجه قرار نگرفته است. حدیثی که مورد بحث ماست از منابع شیعی و از کتاب وسائل الشیعه شیخ حر عاملی می باشد که او طریق روایتی به طبری مورخ ندارد و روایت را از حضرت «امام محمد باقر (ع)» از طریق عبدالله بن سنان نقل کرده است، لذا تحقیقات جدید و گسترده در منابع شیعی لازم می نماید تا موهوم و افسانه بودن عبدالله بن سبا از نظر متون و منابع شیعی نیز اثبات شود. و یا اینکه ثابت شود که او وجود تاریخی داشته است. (مقرر).

بهشت، بدستهایتان ملحق میکند، اما اگر توبه نکنید خداوند شما را در جهنم بدستهایتان ملحق خواهد کرد.»^{۳۳۶}

۲- در کتاب «دعائم الاسلام» از علی (ع) نقل کرده است که:

«آنحضرت دستور داد دست چند دزد را ببرند، آنگاه که دستهایشان بریدند آنان را دستور داد زخمهایشان را داغ کنند [تا خون ریزی نکند چون در قدیم جلو خون ریزی زخم را با داغ کردن و سوزاندن روی زخم می گرفتند و ابزارهای پیشرفته وجود نداشته است].^{۳۳۷} سپس به پیشکار خود قنبر فرمود: قنبر! اینان را با خودت ببر و زخمهایشان را معالجه کن و به آنان خوب رسیدگی کن، هرگاه بهبود یافتند مرا خبر کن. پس آنگاه که آنان بهبود یافتند قنبر به نزد آنحضرت آمده و گفت آنان بهبودی یافته اند. حضرت فرمود: اینان را ببر و به هر کدامشان دو لباس بپوشان و دوباره باینجا بازشان گردان.

قنبر چنین کرد، وقتی که آنان را باز گردانید [یک پیراهن و شلوار سفید رنگ پوشیده بودند، لذا] مانند حاجیان احرام بسته بودند.»^{۳۳۸}

در متن عربی این حدیث واژه «حَسَمَ» از «حَسَمَ العِرْقَ» گرفته شده و به معنای داغ کردن رگ بریده و پاره شده است تا خون ریزی نکند.

این حدیث را در مستدرک نیز از دعائم الاسلام نقل کرده است.^{۳۳۹}

۳۳۶. «روی الكلینی بسنده عن الحارث بن حنبله، قال: قطعني خير الناس، انا اخذنا في سرقة ونحن ثمانية نفر فذهب بنا الى علي بن طالب (ع)، فامرنا بالسرقة، فقال لنا: تعرفون انها حرام؟ فقلنا: نعم فامرنا فقطعت اصابعنا من الراحة و خلبيت الابهام، ثم امرنا فحسبنا في بيت يطعمنا فيه السمن و العسل حتى برئت ايدينا، ثم امرنا فاخرجنا و كسانا فاحسن كسوتنا، ثم قال لنا: ان تتوبوا و تصلحوا فهو خير لكم يلحقكم الله بايديكم في الجنة و الا تفلوا يلحقكم الله بايديكم في النار.» (وسائل ج ۱۸/۵۲۸، باب ۳۰ از ابواب حد السرقة، حدیث ۱).

۳۳۷. در نقل مستدرک الوسائل ج ۳/۲۳۹ به جای جمله: «دستور داد زخمهایشان را داغ کنند.» آمده است: «دستور داد آنان را حبس کنند» این نسخه بدل ناشی از دو واژه عربی «حَسَبَ = زندان» و «حَسَمَ = داغ کردن» میباشد.

۳۳۸. «عن علي (ع) انه امر بقطع سراق، فلما قطعوا امر بحسبهم فحسبوا (امر بحبسهم فحسبوا المستدرک) ثم قال: يا قنبر خذهم اليك فداو كلومهم و احسن القيام عليهم، فاذا برئوا فاعلمني، فلما برئوا اتاه فقال: يا اميرالمؤمنين قد برئت جراحهم، فقال: اذهب فاكس كل واحد منهم ثوبين و اتنى بهم، ففعل و اتاه بهم كأنهم قوم محرمون...» (دعائم الاسلام ج ۲/۴۷۰، كتاب السراق، فصل ۱، حدیث ۱۶۷۸).

۳۳۹. مستدرک الوسائل ج ۳/۲۳۹، باب ۲۸، از ابواب حد سرقت، حدیث ۲.

www.KetabFarsi.com

گروه دوم از روایات مربوط به زندان

این گروه متشکل از مجموع روایات درباره زندانیان ابدی است که باید تا دم مرگ و یا هنگامی که توبه کنند، در زندان بمانند. موارد این قبیل روایات بسیار زیاد است. درباره منظور از «زندان ابدی» بعداً سخن خواهیم گفت، [اکنون می پردازیم به بیان این روایات در دسته های مختلف]:

اول- کسی که برای سومین بار دزدی کند:

[بدیهی است که منظور از آن کسی است که در نوبت اولیه دزدی خود، دستگیر شده و بر او حد سرقه جاری شده باشد]، موارد ورود این دسته از روایات بسیار فراوان است:

۱- روایت صحیحه محمد بن قیس از حضرت ابو جعفر (ع) که فرمود:

«امیرالمؤمنین (ع) درباره دزد چنین قضاوت می کرد که در نوبت اول دزدی دست راست او را می برید، در نوبت دوم دزدی پای چپ او را می برید، در نوبت سوم دزدی او را به زندان می انداخت، و پای راست او را نمی برید تا بتواند خودش شخصاً برای قضای حاجت برود و دست چپ او را نیز نمی بریده

تا بتواند با آن خوراک بخورد و خود را تطهیر کند.

آنحضرت در این باره می فرمود: من از خداوند خجالت می کشم که بنده او را به شکلی در بیاورم که نتواند از هیچ چیز استفاده کند، [بنابراین پای راست و دست چپ او را نمی برم] و لکن او را تا آنگاه که بمیرد در زندان نگاه می دارم، و روش پیامبر خدا (ص) نیز چنین بود که بعد از آنکه یک دست و یک پای دزدی را می برید، دیگر چیزی از اعضای او را نمی برید. «^{۳۴۰}

۲- روایت زراره از حضرت ابوجعفر (ع) که فرمود:

«روش علی (ع) بر این بود که [در مورد به کیفر رساندن دزد] بیش از یک دست و یک پا، عضو دیگری را نمی برید، و می فرمود: من از پروردگام خجالت می کشم که بنده او را به حالتی در بیاورم که نتواند استنجا نماید و خود را پاک کند. از او پرسیدم: اگر آن دزد برای سومین بار و بعد از بریده شدن یک دست و یک پایش دزدی کرده باشد، چه کاری می کنید؟ در جواب فرمود: او را تا ابد در زندان نگه می دارم تا مردم از شر او در امان باشند. «^{۳۴۱}

۳- روایت قاسم از امام صادق (ع) که گفته است:

«از آنحضرت درباره مردی که دزدی کرده است پرسیدم، در پاسخ من فرمود: از پدرم شنیدم که می فرمود: در زمان علی (ع) مردی را نزد آنحضرت آوردند که دزدی کرده بود، حضرت یک دست او را برید، برای بار دوم او را به نزد آنحضرت آوردند که باز دزدی کرده بود، آنحضرت یک پای او را بگونه معکوس دست بریده شده اش برید، پس از چندی او را برای سومین بار آوردند که

۳۴۰. صحیحته محمد بن قیس عن ابی جعفر (ع) قال: «قضى امیر المؤمنین (ع) فی السارق إذا سرق قطعت یمنه، و إذا سرق مرة اخرى قطعت رجله اليسرى، ثم إذا سرق مرة اخرى سبخته و ترکت رجله الیمنى یمشی علیها الی الغائط، و یده اليسرى یا کل و یستنجی بها، فقال: انى لا یتیحى من الله أن أترکه لا ینتفع بشئ، و لکنى أسجنه حتى یموت فی السجن. و قال ما قطع رسول الله (ص) من سارق بعدیده و رجله.»

وسائل ج ۱۸/۴۹۲، باب ۵ از ابواب حد سرق، حدیث ۱.

۳۴۱. خبر زراره عن ابی جعفر (ع)، قال: «کان علی (ع) لا یزید علی قطع الید و الرجل، و یقول: انى لا یتیحى من ربى أن أدعه لیس له ما یتنجى به او یتطهر به. قال: و سألته إن هو سرق بعد قطع الید و الرجل؟ قال أستودع السجن أبداً و أغنی (اکفی) عن الناس شره.»

همان مدرک، حدیث ۲.

محکوم به زندان ابد کرد و مخارج او را از بیت المال مسلمین قرار داد، آنگاه فرمود: پیامبر خدا (ص) چنین عمل می‌کرد و من با او مخالفت نمی‌کنم. ۳۴۲

۴- روایت موثقه سماعة بن مهران که از معصوم روایت کرده است:

«هرگاه دزدی برای اولین بار دستگیر شود، یک دست او را از کف [یعنی انگشتان] می‌برند، اگر دوباره دزدی کرد پای او را از وسط می‌برند، اگر برای سومین بار دزدی کرد، او را به زندان می‌اندازند، و اگر در زندان نیز مرتکب دزدی شد، او را می‌کشند.» ۳۴۳

۵- روایت صحیحہ حلبی از امام صادق (ع) که در ضمن حدیثی درباره

دزدی فرمود

«یک دست و یک پای او بریده می‌شود، لکن بعد از آن دیگر قطع کردن و بریدن جایز نیست، ولی اگر برای سومین بار دزدی کرد او را زندانی ساخته و از بیت المال مسلمین برایش خرج می‌کنند.» ۳۴۴

۶- روایت صحیحہ زراره از امام باقر (ع) و روایت عبدالله بن سنان از امام

صادق (ع) که فرمودند:

«اگر یک شخص شل دزدی کند، در هر صورت دست راست او را می‌برند، اعم از اینکه دست راست او شل باشد یا سالم. اگر برای دومین بار دزدی کند پای چپ او را می‌برند. و اگر برای سومین بار دزدی کند محکوم به زندان ابد

۳۴۲. خبر القاسم عن ابي عبدالله، قال: سألت عن رجل سرق؟ فقال: سمعت ابي يقول: أتى علي (ع) في زمانه برجل قد سرق فقطع يده، ثم أتى به ثانية فقطع رجله من خلاف، ثم أتى به ثالثة فخلده في السجن، وأنفق عليه من بيت مال المسلمين، وقال هكذا صنع رسول الله (ص) لا يخالفه.»

وسائل ج ۱۸/۴۹۳، باب ۵ از ابواب حد سرق حدیث ۳.

۳۴۳. موثقة سماعة بن مهران، قال: قال (ع): «إذا أخذ السارق قطعت يده من وسط الكف فان عاد قطعت رجله من وسط القدم، فان عاد استودع السجن، فان سرق في السجن قتل.»

۳۴۴. همان مدرک، حدیث ۴

صحیحہ حلبی عن عبدالله (ع) فی حدیث فی السرقة، قال تقطع اليد والرجل ثم لا يقطع بعد، ولكن إن عاد حبس وأنفق عليه من بيت مال المسلمين.»

وسائل ج ۱۸/۴۹۴، باب ۵ از ابواب حد سرق حدیث ۷.

می‌گردد و مخارج او را نیز از بیت المال می‌پردازند، و شرّ او را از مردم دور می‌کنند.»^{۳۴۵}

این روایات و همانند آنها بسیار زیاد است و دیگر مجال نقل همه آنها نیست و طالبین به کتاب وسائل الشیعه^{۳۴۶} و مستدرک الوسائل^{۳۴۷} مراجعه کنند، [همه این روایات دلالت بر این دارند که دزد را در نوبت سوّم دزدی محکوم به زندان ابد می‌کنند].

از این روایات آن مقدار نیز که بگونه مطلق ذکر شده [مثلاً گفته است او را زندانی می‌کنند، و نگفته است تا ابد زندانی می‌کنند] بناچار باید به مورد ابد حمل شوند و این از بابت حمل مطلق بر مقید است.

فقها: امامیه نیز به مضمون این روایات فتوا داده‌اند. چنانکه در کتاب شرایع فرموده است:

«اگر کسی برای سوّمین بار دزدی کرد محکوم به زندان ابد می‌گردد.»^{۳۴۸}

در جواهر نیز [که شرح همان شرایع می‌باشد] بدنبال سخن یاد شده صاحب شرایع چنین فرموده است:

«تا اینکه در زندان بمیرد و یا توبه کند، و اگر خود او مالی نداشته باشد، مخارجش را از بیت المال می‌پردازند، و [بعد از قطع شدن یک دست و پای او در دو نوبت نخستین] دیگر چیزی از عضو او را نمی‌برند، و من در این باره هیچ نظر مخالفی نیافته‌ام، نه از نظر روایت و نه از نظر فتوا. بلکه با توجه به روایات بخصوص می‌توان در این باره ادعای یقین کرد.»^{۳۴۹}

۳۴۵. صحیح زراره، عن أبي جعفر (ع) و عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله (ع): «إِنَّ الْأَشْلَّ إِذَا سُرِقَ قَطَعَتْ يَمِينَهُ عَلَى كُلِّ حَالٍ، سَلَاءَ كَانَتْ أَوْ صَحِيحَةً، فَإِنْ عَادَ فَسُرِقَ قَطَعَتْ رِجْلَهُ الْيُسْرَى، فَإِنْ عَادَ خَلَدَ فِي السِّجْنِ وَأُجْرِيَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ وَ كُفِّ عَنِ النَّاسِ.»

وسائل ج ۱۸/۵۰۲، باب ۱۱ از ابواب حد سرقت حدیث ۴.

۳۴۶. ر. ک: وسائل ج ۱۸/۴۹۲-۴۹۶، باب ۵ از ابواب حد سرقت.

۳۴۷. ر. ک: مستدرک الوسائل ج ۳/۲۳۶، باب ۵ از ابواب حد سرقت.

۳۴۸. شرایع ج ۴/۱۷۶.

۳۴۹. جواهر ج ۴۱/۵۳۳.

در بسیاری از این روایات به شیوه عمل امیرالمؤمنین (ع) و رسولخدا (ص) تصریح و استناد شده است. و نشانه این است که مسأله حدّ سارق مورد اختلاف می باشد. البته واقعیت نیز همانگونه است، بدلیل اینکه علماء اهل سنت در این مسأله نظر مخالف دارند.

شیخ طوسی در کتاب «خلاف» - مسأله ۳۰ از کتاب سرقه - در این باره چنین فرموده است: .

«هرگاه کسی برای سومین بار و بعد از آنکه در دو نوبت نخستین و دومین، دست راست و پای چپ او بریده شده باشد، اقدام به دزدی کند، محکوم به زندان ابد می گردد، و دیگر جایز نیست عضوی از اعضاء او را قطع کنند؛ اگر در درون زندان نیز از حرز دزدی کند، واجب است او را بکشند.

شافعی گفته است: دست چپ او را در سومین نوبت دزدی و پای راست او را نیز در چهارمین نوبت دزدی می برند. مالک و اسحاق نیز همین سخن را برگزیده اند. ثوری، ابوحنیفه، یاران و پیروان ابوحنیفه و احمد حنبل گفته اند: در سومین نوبت دزدی دیگر چیزی از اعضای او را قطع نمی کنند. یعنی نظر اینان نیز مانند نظر ما امامیه در این باره است. با این تفاوت که آنان به زندان ابد کردن او معتقد نمی باشند.

دلیل ما امامیه بر اثبات نظر خودمان، عبارتست از اجماع طایفه امامیه و روایات آنان.» ۳۵۰

در کتاب «محلّی» ابن حزم [از علماء ظاهری و اخباری اهل سنت] در این باره چنین آمده است: .

«در اینکه چه اعضائی از تن دزد را باید قطع کرد، فقهاء اسلام اختلاف نظر دارند. لذا دسته ای از آنان گفته اند به جز یک دست، بریدن هیچ عضو دیگری جایز نیست. گروه دیگری گفته اند فقط یک دست و یک پای او را بصورت معکوس می توان برید. طایفه دیگر گفته اند یک دست و یک پای او را می برند. [و شیوه معکوس بودن را قید نکرده اند.]، دسته دیگری نیز گفته اند

که در نوبتهای اول و دوم یک دست و یک پای او را بگونه معکوس می‌برند، و در نوبت سوم دزدی پای دیگر او را نیز می‌برند.»
ابن حزم بعد از بیان مطلب یاد شده به دلایل هریک از صاحبان اقوال اشاره کرده و نظر شخصی خود را نیز چنین تبیین کرده است:

«از آنجا که در قرآن و سنت به بریدن دست دزد تصریح شده و نه به بریدن پای او، بنابراین اصلاً جایز نیست که پای او را ببرند. و این چیزی است که الحمدلله [به نظر من] اشکالی در آن وجود ندارد. روی این مطلب وقتی که یک مرد و یا زن دزدی کند واجب است فقط یک دست او را ببرند؛ اگر برای دومین بار دزدی کرد، دست دیگر او را نیز می‌برند، بدلیل اینکه قرآن و سنت بآن دلالت دارند. و اگر برای سومین بار دزدی کند او را تعزیر و تنبیه می‌کنند و به اصلاح و تربیتش می‌پردازند، و نیز شرّاً او را از مردم دور نگاه می‌دارند تا آنوقت که اصلاح شود.»^{۳۵۱}

«ابن قدامه» نیز در کتاب «مغنی» بعد از نقل سخن «خرقی» چنین گفته

است:

«دزد اگر [برای سومین بار] دزدی کند، او را زندانی می‌کنند، و بعد از آنکه یک دست و یک پای او بریده شود دیگر نباید هیچ عضوی از او بریده شود.»

«یعنی هرگاه بعد از بریده شدن یک دست و یک پایش برای سومین بار دزدی کند، نمی‌توان عضوی از اعضای او را برید، بلکه باید او را زندانی کنند علی (ع) و حسن [بصری]، نخعی، زهدی، حمّاد، ثوری و اصحاب رأی [پیروان ابوحنیفه] نیز همین سخن را برگزیده‌اند. از احمد [حنبل] نقل شده که او گفته است: در نوبت سوم دزدی دست چپ او را می‌برند، و در نوبت چهارم پای راست او را، در نوبت پنجم او را تعزیر و تنبیه کرده و زندانی می‌کنند.

از ابوبکر و عمر نقل شده که آندو، دست کسی را که [به خاطر دزدی

قبلاً] دست و پای او بریده شده بود، [در نوبت سوّم] بریدند. این قول قتاده، مالک، شافعی، ابی ثور و ابن المنذر است.

از عثمان، عمرو بن عاص و عمر بن عبدالعزیز نقل شده است که آنان گفته اند: دست چپ دزد را در نوبت سوّم و پای راست او را در نوبت چهارم می برند و اگر برای پنجمین بار دزدی کند او را می کشند. بدلیل اینکه جابر [بن عبدالله انصاری؟] روایت کرده است:

دزدی را نزد رسولخدا (ص) آوردند آنحضرت فرمود: او را بکشید، گفتند: این دزدی کرده است. فرمود: [دستش] را ببرید. دست او را بریدند. سپس برای دومین بار او را دستگیر کرده و پیش رسولخدا (ص) آوردند. آنحضرت فرمود: او را بکشید، جواب دادند: این دزدی کرده است. فرمود: [دست یا پای او را؟] ببرید. آنان نیز بریدند.

سه باره او را دستگیر کرده و نزد پیامبر (ص) آوردند. حضرت فرمود: او را بکشید. گفتند: دزدی کرده است. فرمود: [دست یا پای او را؟] ببرید. برای بار چهارم نیز او دزدی کرده بود و همین مطالب تکرار و عمل شد. بار پنجم که او را نزد پیامبر آوردند، حضرت فرمود: او را بکشید، لذا ما او را از آنجا برده و کشتیم، سپس جنازه اش را نیز کشان کشان آورده و در چاهی انداختیم. این سخن را ابوداود روایت کرده است. «^{۳۵۲}

از ابوهریره نیز روایت شده که رسولخدا (ص) درباره دزدی می فرمود: هرگاه کسی دزدی کند دست او را ببرید، و اگر دوباره دزدی کرد پای او را ببرید، اگر سه باره دزدی کرد دست دیگرش را نیز ببرید، و اگر برای چهارمین بار دزدی کرد، پای دیگر او را نیز ببرید.

[و دلیل بر اینکه دست چپ دزد را نیز مانند دست راست او می توان برید اینست که] دست چپ را برای قصاص می توان برید، بنابراین در سرقت نیز

۳۵۲. این خبر که ابن قدامه از جابر نقل کرده به نظرمی رسد که کاملاً ساختگی و معمول باشد، در آن اضطراب بسیار هست و با شأن و شئون رسولخدا (ص) که مصداق بارز آیه شریفه و ما ینطق عن الهوی است تناقض و مبیانت دارد. ما نیز آن را از این نظر در اینجا آورده ایم که علیرغم ضعف و سستی که دارد مستحک گروهی برای اظهار نظر درباره حد سرقت گردیده است، وگرنه نادرست بودن آن پیداست. (از افاضات معظم له در جلسه درس فقه).

بریدن آن مانند دست راست اشکالی ندارد، چنانکه ابوبکر و عمر نیز چنین کردند، در حالیکه پیامبر به پیروی آنان بعد از خودش توصیه کرده بود.^{۳۵۳}

اما دلیل ما [ابن قدامه] برای اثبات نظر خودمان در این باره اینست که: ابو معشر، از سعید بن ابی سعید مقبری، از پدرش، برایمان حدیث و روایت کرد که نزد حضرت علی (ع) بودم، مردی که دست و پای او [قبلاً برای دزدی] بریده شده بود را، با اتهام دزدی آوردند آنحضرت به اصحاب خود فرمود: نظر شما چیست؟ آنان گفتند یا امیرالمؤمنین! [دست] او را قطع کن! آن حضرت فرمود: در اینصورت باین میماند که من او را کشته باشم، در حالیکه کیفر او کشته شدن نیست، بدلیل اینکه بعد از آن او با چه چیزی خوراک بخورد؟ و بچه وسیله ای برای نماز وضو بگیرد؟ بچه وسیله ای برای جنابت خود غسل کند؟ و چگونه قضای حاجت نماید و خود را از نجاست پاک گرداند؟

لذا علی (ع) او را به زندان فرستاده و پس از چند روز دوباره او را خواسته و درباره مجازاتش از اصحاب خود نظرخواهی کرد. آنان نیز همان پاسخ پیشین را باو دادند. آنحضرت نیز دوباره سخنان قبلی خود را برای آنان تکرار کرد؛ و سپس او را به سختی تازیانه زده و به زندان فرستاد.^{۳۵۴}

و نیز از علی (ع) روایت شده است که می گفت: «من از خداوند خجالت می کشم که برای [بنده] اودستی باقی نگذارم که بدان از خود دفاع کند، و پایی باقی نگذارم که با آن راه برود...» اما روایت جابر که مخالفین نظر ما بآن تمسک و استدلال کرده اند باید گفت [بر فرض صحت داشتن آن]، مربوط به موضوع خاصی و کسی بوده که روی خصوصیت معینی که [مانند اینکۀ مثلاً دزد سرگردنه و محارب باشد که مجازاتش قتل است] داشته

۳۵۳. همانطوری که خود ابن قدامه (از علماء اهل سنت) تلویحاً چنین خبری را تکذیب و رد کرده است، از نظر تاریخی نیز در جای خود بویژه در کتب کلامی مربوط به امامت و خلافت، معمول بودن چنین خبرهایی که درباره فضائل و مناقب خلفا می باشد، به ثبوت رسیده است. (مقرر).

۳۵۴. از این روایت معلوم می گردد، که خلفای پیش از علی (ع) درباره حد و کیفر دزدی از حد تعیین شده شرعی و سنت پیامبر (ص) عدول کرده بوده اند و روش انحرافی آنان نیز در جامعه و حتی در ذهن اصحاب علی (ع) تثبیت شده بوده است، و علی (ع) از اینکۀ در مورد دزد فقط حد شرعی یعنی فقط قطع یک دست و یک پای را، به مورد اجرا بگذارد، ملاحظه و احتیاط می کرده است که عکس العمل نامطلوبی ایجاد نکند. (مقرر).

است، مستحق کشته شدن بوده است. بدلیل اینکه طبق آن روایت در هر دفعه ای به قتل آن دستور می داده است، و در مرتبه پنجم بالاخره او را به قتل رسانیدند. علاوه بر این نسائی این روایت را نقل کرده و درباره اش گفته است این یک «حدیث منکر» است.^{۳۵۵}

و اما حدیث دیگر [یعنی روایت ابوهریره و روایت لزوم اقتدا به عمر و ابوبکر] باید گفت که آن با سخن علی (ع) تعارض دارد و لذا مردود است. از طرف دیگر از عمر روایت شده است که بعدها از نظر خود عدول کرده و نظر علی (ع) را برگزید. چنانکه سعید روایت کرده است: ابوالاحوص، از سماک بن حرب، از عبدالرحمن بن عائذ نقل کرده که او گفت:

مردی را که [قبلاً به خاطر دو بار دزدی] یک دست و یک پای او را بریده بودند به نزد عمر آوردند، عمر دستور داد که پای دیگر او را نیز ببرند. علی (ع) گفت: خداوند در قرآن فرموده است: «انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله و یسعون فی الارض فساداً...»^{۳۵۶}

یعنی «کیسر کسانی که با خداوند و پیامبر به جنگ و محاربه برخاسته و زمین را به فساد بیالایند اینست که کشته شوند... و یا یک دست و پای آنان بگونه معکوس بریده شود»، این مرد [که دزد است و نه محارب] یک دست و پایش بریده شده است، لذا سزاوار نیست که پای دیگر او را نیز ببرید و از راه رفتن عاجزش کنید. باید او را تعزیر و تنبیه کرده و زندانی کنید.^{۳۵۷}

۳۵۵. دکتر صبحی صالح از علماء اهل سنت در تعریف روایت و حدیث منکر چنین نوشته است:

«دقیق ترین تعریف منکر اینست که بگوئیم: آن حدیثی است که یک فرد ضعیف و غیر قابل اعتماد آن را در برابر حدیث راوی مورد اعتماد و موثق نقل کند. و این با روایت شاذّ مابینت دارد، چون ممکن است راوی روایت شاذّ موثق نیز باشد.» علوم الحدیث و مصطلحه/۲۱۳، تألیف دکتر صبحی صالح، مطبعة جامعة دمشق.

از علماء شیعه نیز «شیخ عبدالصمد عاملی» - والد شیخ بهائی - می نویسد: «در نزد ما شیعه و نیز در نزد شافعی حدیث شاذّ و نادر آن حدیثی است که مخالف مشهور باشد هر چند که راوی آن مورد اعتماد و ثقة باشد... اما حدیث منکر آنست که محتوای آن خلاف مشهور و راوی اش نیز ناموثق و غیر قابل اعتماد باشد.»

وصول الاخبار إلى اصول الاخبار/۱۰۸ و ۱۰۹، چاپ قم. (مفرد).

۳۵۶. سورة مائده (۵)/۳۳.

۳۵۷. منی ج ۱۰/۲۷۱-۲۷۳.

روایت «جابر» که ابوداود آن را در کتاب سنن خود، کتاب حدود، باب «دزدی که چندین بار دزدی کند= فی السارق يسرق مراراً»، و نیز نسائی در کتاب سنن خود، کتاب قطع السارق آن را نقل کرده‌اند، نسائی گفته است: «این یک حدیث منکر» است. ۳۵۸

دلیل «منکر» بودن آن نیز بسیار روشن است، بدلیل اینکه چگونه ممکن است پیامبر خدا (ص) چهار مرتبه به قتل کسی دستور داده و سپس به قطع دست و پای او حکم صادر کند؟! - العیاذ بالله - این بمعنای این نیست که فراموش کردن احکام خدا بآنحضرت نسبت داده شده باشد و اصحاب، حکم مربوطه را به یادشان بیاورند؟! لذا این روایت مردود و منکر است.

در این زمینه بیهقی روایتی را از «عبدالرحمان بن عائذ» نقل کرده است. ۳۵۹ چنانکه هم او از «عبدالله بن سلمه» چنین نقل کرده است:

«دزدی را نزد علی (ع) آوردند، آنحضرت دست او را برید. سپس برای دومین بار او را به خاطر دزدی نزد آنحضرت آوردند، در این مرتبه پای او را برید. پس از مدتی سه باره او را به خاطر دزدی نزد آنحضرت آوردند.

آنحضرت فرمود: آیا دست او را ببرم، پس در اینصورت [در وضو گرفتن] چگونه مسح کند، و به چه وسیله ای غذا بخورد؟ سپس فرمود: آیا پای [دیگر] او را ببرم، پس در اینصورت او چگونه راه برود؟ من از خداوند [برای انجام چنین کاری] خجالت می‌کشم. آنگاه او را کتک زده و محکوم به زندان ابد ساخت.» ۳۶۰

در مجموع باید گفت، حق در این مسأله همانست که فقهاء امامیه به آن فتوا

۳۵۸. ر. ک: سنن ابی داود ج ۲/ ۴۵۴ و سنن نسائی ج ۸/ ۹۰-۹۱، کتاب قطع السارق باب قطع الیدین والرجلین من السارق.

۳۵۹. ر. ک: سنن بیهقی ج ۸/ ۲۷۴، کتاب السرقة، باب السارق یعود ویسرق...

۳۶۰. «عن عبدالله بن سلمة: «أَنَّ عَلِيًّا (ع) أتى بسارق فقطع يده، ثم أتى به فقطع رجله، ثم أتى به، فقال: أقطع يده، بأي شيء يتمسح، وبأي شيء يكمل؟ ثم قال: أقطع رجله، على أي شيء يمشي؟ إني لأستحيي الله. قال: ثم ضربه وخلده في السجن» همان مدرک/ ۲۷۵.

داده اند، [یعنی بریدن دست راست در نوبت اول، پای چپ در نوبت دوم، تعزیر و حکم به زندان ابد در نوبت سوم دزدی].

نکته قابل توجه اینست که ظاهراً عنوان «زندان ابد» در مقابل «زندانی است که تحدید به وقت و زمان معین» شده باشد، مانند یک سال زندان و یا... لذا منظور از آن، این نیست که او را در صورت توبه واقعی و اصلاح شدن نیز باید در زندان نگاه داشت تا در آنجا بمیرد، بلکه منظور اینست که اگر توبه نکرد برای همیشه در زندان می ماند. چنانکه پیشتر نقل کردیم از عبارت صاحب جواهر نیز همین مطلب استفاده می شد.^{۳۶۱}

شاهد و مؤید این سخن، فرمایش امام (ع) در روایت سابق الذکر زراره است که فرمود: «واغنی عن الناس شره»، یعنی بوسیله زندانی کردن دزد شر او را از مردم دور می سازم.

و نیز در روایت صحیحة «زراره» از ابی جعفر (ع) آمده بود:

«كف عن الناس»، یعنی شر او را از مردم دور می کنند. ممکن است احتمال داده شود که نگه داشتن ابدی او در زندان، حتی بعد از توبه و اصلاح پذیری، یک امر تعبّدی است، لکن این احتمال بسیار بعید به نظر می رسد، هر چند که از روایات مربوط به این موضوع تلویحاً اینگونه استفاده می شود؛ و حتی ممکن است با اطمینان بیشتر گفت، زندانی شدن او در عوض سقوط حکم بریدن دست و پا از او می باشد، لذا یک حدّ الهی است و تنفیذ آن واجبست، اما اگر توبه کرد، مسأله او به امام مسلمین مربوط می شود، که بنا بر قول اصحّ امام حق دارد او را مورد عفو قرار دهد مشروط بر اینکه دزدی او از طریق «اقرار» ثابت شده بود؛ و یا همانگونه که شیخ مفید فرموده است و ما پیشتر به آن اشاره کردیم، امام مطلقاً می تواند او را عفو کند، اعم از اینکه دزدی او از طریق اقرار ثابت شده باشد و یا از طریق بیّنه و شهود.

۳۶۱. ر. ک: جواهر ج ۴۱/۵۳۳: حتی بموت اویتوب...

دومین مورد زندان ابد— زن مرتد:

روایات در این باره، فراوان و مستفیض می باشد، [ما در اینجا هفت مورد از آنها را نقل می کنیم، با توجه باینکه در هر کدام از آنها نکته تازه و قابل توجهی هست که در دیگری نیست]:

۱— روایت صحیحۃ حریز، از امام صادق(ع) که فرمود:

«به جز سه دسته کسان دیگر را نباید زندان ابد داد، آن سه دسته اینها هستند: دستیار قتل، یعنی کسی که شخص را می گیرد تا دیگری او را بکشد، زن مسلمانی که مرتد و از اسلام خارج شود، دزد [در نوبت سوم دزدی و] بعد از آنکه یک دست و یک پای او را بریده باشند.»^{۳۶۲}

باید توجه داشته باشیم که منحصر ساختن موارد حبس ابد در این حدیث به «سه مورد» یاد شده، جنبه نسبی دارد و باصطلاح «حصر اضافی» است، و نه حصر حقیقی؛ بدلیل اینکه موارد زندان که در روایات مورد تصریح قرار گرفته بیش از اینهاست، و ما بزودی همه آنها را نقل خواهیم کرد. شاید علت بیان حکم به صورت حصر اضافی از این جهت بوده است که در زمان حضرت صادق(ع)، حکام جور مردم را بدون دلیل موجه و جرم مناسب به زندان ابد محکوم می کردند، از این جهت حضرت صادق(ع) خواسته است عمل آنان را بطور غیرمستقیم تخطئه کند.

۲— روایت غیاث بن ابراهیم، از جعفر، از پدرش، از علی(ع) که فرمود:

«هرگاه زنی مرتد و از دین اسلام خارج شود، کشته نمی شود، ولکن حبس ابد می شود.»^{۳۶۳}

۳۶۲. حریز عن ابی عبدالله(ع)، قال:

«لا یخلد فی السجن الا ثلاثة: الذی یدک علی الموت، والمرأة المرتدة عن الاسلام، والسارق بعد قطع الید والرجل.»

وسائل ج ۱۸/۵۵۰، باب ۴، از ابواب حد مرتد، حدیث ۳.

۳۶۳. خبر غیاث بن ابراهیم، عن جعفر، عن ابیه، عن علی(ع)، قال: «إذا ارتدت المرأة عن الاسلام لم یقتل و لکن تجسس أبداً.» وسائل ج ۱۸/۵۴۹، باب ۴ از ابواب حد مرتد، حدیث ۲.

۳- روایت عبّاد بن صهیب از امام صادق(ع) که فرمود:

«از مردی که مرتد شود [البته بگونه ارتداد ملی و نه فطری] خواسته می شود که توبه کند، اگر توبه کرد [آزاد می شود]، اما اگر توبه نکرد، او را می کشند. اگر زن مرتد شود، از او می خواهند توبه کند، اگر توبه کرد [آزاد می شود] و اگر توبه نکرد او را زندانی می کنند و در زندان بر او سخت می گیرند.»^{۳۶۴}

۴- روایت ابن محبوب از چند نفر از رجال شیعه، از ابی جعفر(ع) و ابی عبدالله(ع) که فرمودند:

«از مرد مرتد [ملی] خواسته می شود که توبه کند، اگر توبه کرد [آزاد می شود] وگرنه او را می کشند.»^{۳۶۵}

«اگر زنی مرتد شود، از او می خواهند تا توبه کند، اگر توبه کرد آزادش می کنند، وگرنه او را محکوم به زندان ابد کرده و در زندان نیز بر او سخت می گیرند.»^{۳۶۶}

۳۶۴. عبّاد بن صهیب عن ابی عبدالله(ع)، قال: «المرتد یستتاب، فان تاب، و الا قتل. و المرأة تستتاب، فان تاب، و الا حبست فی السجن و اضر بها.»

وسائل ج ۱۸/۵۵۰، باب ۴ از ابواب حدّ مرتد، حدیث ۴.

احتمال هست که جمله «اضر بها» تبدیل و تصحیفی از «أضر بها» با صاد بدون نقطه بوده باشد، بمعنای اینکه: در توبه دادن او اصرار می کنند. (از افاضات معظم له در جلسه ۲۶۰ درس فقه).

۳۶۵. منظور از «مرتد» در اینجا مرتدی ملی است، چون حکم مرتد فطری بدون تردید قتل است. (از افاضات معظم له در همان جلسه).

۳۶۶. خبر ابن محبوب، عن غیر واحد من اصحابنا، عن ابی جعفر و ابی عبدالله(ع): «فی المرتد یستتاب، فان تاب، و الا قتل، المرأة إذا ارتدت عن الاسلام استیتبت، فان تابت، و الا خلّدت فی السجن و ضیق علیها فی جسها.»

وسائل ج ۱۸/۵۵۰، باب ۴ از ابواب حدّ مرتد، حدیث ۶.

در سند این روایت «ابن محبوب» از اصحاب اجماع است و سند حدیث تا او بسیار خوبست، قبل از این محبوب نیز جمله «عن غیر واحد من اصحابنا» از چند تن از رجال شیعه ذکر شده، و باین معنی است که چندین نفر این روایت را از امام(ع) برای ابن محبوب نقل کرده اند، و این قابل اعتماد است و ما با این روایت ابن محبوب مانند یک روایت صحیحه عمل می کنیم. (از افاضات معظم له در جلسه درس فقه).

قابل ذکر است که مشهور فقهاء و رجالیون امامیه احادیث و روایاتی را که یک فرد ثقه و مورد اعتماد آن را با عبارت: آن را چند تن از رجال امامیه نقل کرده اند= عن غیر واحد من الاصحاب، یا: آن را گروهی از شیعه نقل کرده اند= عن رهط من الاصحاب» روایت کرده باشد، در حدّ یک روایت صحیحه قابل اعتماد

۵- در «دعائم الاسلام» نیز از علی (ع) روایت شده است:

«هر کس که به زندان ابد محکوم شود، خرجی او را از بیت المال می پردازند. به زندان ابد نیز جز سه دسته محکوم نمی شوند: دستیار قتل، یعنی کسی که شخصی را بگیرد تا دیگری او را بکشد، زن مرتد مگر اینکه توبه کند، دزد بعد از آنکه یک دست و پای او را بریده باشند. یعنی آنگاه که بعد از حد خوردن برای سؤمین بار دزدی کند.»^{۳۶۷}

این روایت را در مستدرک الوسائل نیز از دعائم نقل کرده است.^{۳۶۸}
 ۶- باز در «دعائم» از علی (ع) روایت شده است که آنحضرت فرمود:

می دانند، وحتی برخی از آنان در صورت نبودن قید «اصحابنا» نیز با آن چنین معامله می کنند، لکن تا آنجا که ما آگاهی داریم از بزرگان شیعه علامه وحید بهبهانی (محمد باقر محمد اکمل) در آن تأمل و تشکیک روا داشته است. جهت مزید فایده و اطلاع عبارت او که آن را به عنوان تعلیقه ای بر مطالب «منهج المقال» میرزا محمد استرآبادی نوشته است، همراه با سخن میرزا محمد نقل می کنیم:

«در منهج المقال گفته است. از جمله: اصطلاحات روایتی اینست که در سند یک روایت، راوی ثقه ای چنین بگویند: «عن غیر واحد» یا «عن رهط»، اعم از اینکه این عبارت را مطلق ذکر کنند و یا کلمه «اصحابنا» را هم بآن اضافه نموده و بگویند: «عن غیر واحد من اصحابنا و...»

در نزد من [میرزا محمد] این قبیل روایات در نهایت استواری و شایستگی برای اعتماد می باشند، بلکه من آن را از بسیاری از روایت های صحیح نیز قوی تر می دانم، و از این نظر که بعید است در میان آن چند نفر ثقه ای نباشد ممکن است اصولاً از نوع روایات صحیح شمرده شود.

[وحید بهبهانی می گوید:] در صحت این مطلب جای دقت و تأمل وجود دارد. هر چند که شیخ محمد صاحب شرح الاستبصار نیز گفته است: هرگاه ابن ابی عمیر در روایت خود بگوید: عن غیر واحد، این روایت حتی در نزد کسانی که به مرسلات ابن ابی عمیر عمل نمی کنند، از جمله روایات صحیح شمرده می شود. در کتاب «مدارک» نیز گفته است: مرسل بودن این قبیل روایات ابن ابی عمیر موجب اشکال نمی شود، بدلیل اینکه جمله «عن غیر واحد» در آن وجود دارد و آن باین معناست که متداول بودن این در نزد او محرز بوده است.

[وحید بهبهانی می گوید:] این تحلیل صاحب مدارک نیز جای تأمل و تردید دارد. «فوائد الوحید البهبهانی/ ۵۳، چاپ افست قم. با تحقیق بحر العلوم به ضمیمه رجال خاقانی. (مقرر).

۳۶۷. عن علی (ع) أنه قال: «من خلد فی السجن رزق من بیت المال، ولا یخلد فی السجن الا ثلاثة: الذی یمسک علی الموت، والمرأة المرتدة الا ان تتوب، والسارق بعد قطع الید والرجل، یعنی اذا سرق بعد ذلك فی الثالثة.»

۳۶۸. مستدرک ج ۳/ ۲۰۷. باب ۲۴ از ابواب کیفیة الحكم، حدیث ۴.

«هرگاه زنی مرتد شود، حکم آن اینست که، زندانی اش کنند تا اینکه دوباره مسلمان شود، و یا اینکه آنقدر در زندان بماند که در همانجا بمیرد، اما او را نباید کشت.

اگر آن زن مرتد کنیز باشد، و صاحبانش به خدمت او نیاز داشته باشند [در اینصورت او را زندانی نمی‌کنند، بلکه] او را در منزل به خدمت می‌گیرند و لکن عملاً بر او بسیار سخت‌گیری می‌کنند و لباس درشت می‌پوشانند، به مقداری که خود را بپوشاند و از گرما و سرمائی که احتمال مرگ آور بودن داشته باشد او را محافظت کند؛ از خوردنیها نیز به مقداری باو داده می‌شود که نمیرد...»^{۳۶۹}

این را در مستدرک از دعائم نقل کرده است. ۳۷۰

۷- باز در دعائم الاسلام در ضمن حدیثی درباره ارتداد، در این باره چنین آمده است:

«... اگر آن مرتد زن باشد او را زندانی می‌کنند تا اینکه توبه کند و یا در زندان بماند تا بمیرد.»^{۳۷۱}

در مستدرک نیز این خبر را از دعائم نقل کرده است. ۳۷۲

و نیز در روایت «صحیححه حماد» از امام صادق (ع) درباره زنی که از اسلام خارج و مرتد شود، چنین آمده است:

«آن زن کشته نمی‌شود، بلکه از او کارهای سخت می‌کشند، و از خوردنی‌ها و آشامیدنیها فقط به مقدار زنده ماندن باو می‌دهند. بر او لباس درشت

۳۶۹. عن علي (ع) أنه قال: «إذا ارتدت المرأة فالحكم فيها أن تحبس حتى تسلم أو تموت، ولا تقتل. وإن كانت أمة فأختار مواليتها إلى خدمتها استخدموها وضيق عليها بأشد الضيق، ولم تلبس إلا من خشن الثياب بمقدار ما يوارى عورتها ويدفع عنها ما يخاف منه الموت من حر أو برد، وتطعم من خشن الطعام حسب ما يسك رمقها...»

دعائم الاسلام ج ۲/ ۴۸۰، کتاب الردة والبدعة، فصل ۱ حدیث ۱۷۲۰.

۳۷۰. مستدرک ج ۳/ ۲۴۳، باب ۳ از ابواب حد مرتد، حدیث ۱.

۳۷۱. ۷- وفيه أيضاً في حدیث المرتدة: «وإن كانت امرأة حبست حتى تموت أو تتوب.»

دعائم الاسلام ج ۱/ ۳۹۸، کتاب الجهاد، ذکر من یبع قتله من اهل القبلة.

۳۷۲. ر. ک: مستدرک ج ۳/ ۲۴۳، باب ۳ از ابواب حد مرتد حدیث ۲.

می پوشانند، و با زدن وادار بر نماز خوانی می کنند.»

شیخ صدوق نیز همین روایت صحیحه را از «حماد» از «حلبی» نقل کرده است، با این تفاوت که در نقل او به جای «لباس درشت»، «درشت ترین لباسها» وجود دارد.^{۳۷۳}

در هر حال، باید گفت که زن مرتد را نمی کشند، بلکه او را زندانی می کنند تا زمانی که توبه کند و یا اینکه چندان بماند تا بمیرد. فقهاء امامیه ما بر همین مطلب فتوا داده اند، چنانکه در کتاب شرایع فرموده است:

«زن بدلیل مرتد شدنش کشته نمی شود، هر چند که مرتد فطری بوده باشد، بلکه

همیشه در زندان نگاه داشته می شود، و در مواقع نماز او را می زند تا نماز بخواند.»

در جواهر [که شرح شرایع است] پس از ذکر مطلب یاد شده از شرایع در ذیل آن فرموده است.

دلیل این مطلب، روایات و نیز هر دو نوع اجماع یعنی اجماع محصل و منقول می باشد»^{۳۷۴}

[آنچه گفتیم فتاوی فقهاء شیعه درباره زن مرتد بود] و اما فقهاء اهل سنت و جماعت، در این مسأله اختلاف نظر دارند. شیخ طوسی ره در کتاب مرتد از کتاب خلاف خود، مسأله ۱ چنین می نویسد:

«زن هرگاه مرتد شود کشته نمی شود، بلکه زندانی شده و مجبور به پذیرش مجدد دین اسلام می شود، تا اینکه از ارتداد خود برگردد و یا اینکه در زندان

۳۷۳. فی صحیحة الحماد عن ابی عبد الله (ع) فی المرتدة عن الاسلام قال: «لا تقتل، و تستخدم خدمة شديدة، و تمنع الطعام و الشراب الا ما یمسک نفسها، و تلبس خشن الثیاب، و تضرب علی الصلوات.» و رواه الصدوق باسناده عن حماد عن الحلبي مثله، الا انه قال: «أخشن الثیاب.»
وسائل ج ۵۴۹/۱۸، باب ۴ از ابواب حد مرتد، حدیث ۱.

۳۷۴. جواهر الکلام ج ۶۱۱/۴۱

از فقهاء شیعه ابن ادریس می گوید حتی اعدام زن محارب نیز بر خلاف احتیاط می باشد و زندانی کردن او مانند زن مرتد موافق احتیاط است. (از افاضات معظم له در جلسه درس فقه).

بمیرد. ابوحنیفه و یاران او نیز همین را گفته‌اند. و اضافه کرده‌اند که اگر زن مرتد [از کشور مسلمین گریخته] و خود را بدارالحرب برساند و به کفار ملحق شود، در صورت دستیابی مسلمین بر او به اسارت و بردگی گرفته می‌شود. از علی (ع) نیز روایتی نقل شده مبنی بر جواز استرقاق و به بردگی گرفته شدن او. قتاده نیز همین را گفته است.

شافعی گفته است: هرگاه زنی مرتد شود، مانند مرد مرتد کشته می‌شود، مشروط بر اینکه از ارتداد خود برنگردد. ابوبکر نیز همین را گفته است از علی (ع) نیز روایت شده است که آن حضرت فرمود: هر مرتدی باید کشته شود، چه زن باشد و چه مرد (کل مرتد مقتول، ذکر اوانثی). از تابعان، حسن بصری و زهری و از میان فقهاء نیز اوزاعی، لیث بن سعد، احمد بن حنبل و اسحاق، همین را گفته‌اند.

اما دلیل ما [طایفه امامیه بر فتوای خودمان] عبارتست از اجماع علماء طایفه امامیه و روایات آنان در این باره. چنانکه از رسولخدا (ص) نیز روایت شده که آنحضرت از کشتن زنان و کودکان نهی فرموده است، و تفاوتی میان کودک و زن نگذاشته است. و باز از آنحضرت روایت شده که از کشتن زن مرتد بخصوص نهی فرمود. از ابن عباس نیز نقل شده که گفت: زن مرتد را زندانی می‌کنند، او را نمی‌کشند.

علاوه بر اینها اصل بر حفظ و حقن خون است، و دلیل ویژه‌ای بر جواز قتل زن مرتد اقامه نشده است، کسی که مدعی جواز قتل اوست، باید بتواند دلیل اقامه کند. «۳۷۵»

ابن قدامه در کتاب «مغنی» خود بعد از نقل قول «خرقی» در این باره که گفته است:

«هر مرد وزنی که عاقل و بالغ باشد و از دین اسلام خارج شود، سه روز بر او سخت می‌گیرند و او را دعوت بپذیرش اسلام می‌کنند اگر از ارتداد خود برگشتند که [آزادشان می‌کنند] و اگر از ارتداد خود برنگشتند آنان را

می‌کشند.»

ابن قدامه بر سخن خرقی افزوده است:

«در وجوب قتل و اعدام فرقی میان زن و مرد نیست. این مطلب از ابوبکر و علی (ع) روایت شده است، و حسن [بصری]، زهری و نخعی و مکحول، حماد، مالک، لیث، اوزاعی، شافعی و اسحاق نیز همین را گفته‌اند.

از علی (ع) و حسن و قتاده، نقل شده که زن مرتد را به اسارت و بردگی می‌گیرند، اما نمی‌کشند، برای اینکه ابوبکر زنان و فرزندان بنی حنیفه را به بردگی گرفت و زنی از آنان را به علی (ع) بخشید که محمد بن حنیفه از او متولد شد. و این کارها در حضور گروهی از صحابه پیامبر انجام گرفت و هیچ کس بر آن اعتراض نکرد، بنابراین خود این اجماع به شمار می‌آید. ابوحنیفه گفته است: زن مرتد را با زندان و زدن و ادا پذیرش اسلام می‌کنند و او را نمی‌کشند، چون رسول خدا (ص) فرموده است: «زن را نکشید» و نیز بدلیل اینکه زن در حالت کفر اصلی مانند کودکان است و کشته نمی‌شود، پس بدلیل کفر عارض (ارتداد) نیز نباید کشته شود.

اما دلیل ما [ابن قدامه و یارانش] بر فتوی خود سخن پیامبر (ص) است که فرمود: «هر کس دین خود را عوض کند او را بکشید» — مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ — این حدیث را بخاری و ابوداود روایت کرده‌اند.»^{۳۷۶}

آنچه که از حدیث «دعائم الاسلام» بدست می‌آید اینست که زن مرتد در صورتی که توبه کند و مجدداً اسلام را بپذیرد باید از زندان آزاد شود. و این مطلب اظهر و اقوی است، زیرا دلیلی وجود ندارد که او بعد از اصلاح شدن و اسلام پذیرفتن باز در زندان بماند. این مطلبی است که از ظاهر کتاب خلاف شیخ طوسی نیز استفاده میشود. در جواهر نیز در این باره چنین گفته است: «بلی، اگر زن مرتد توبه کند مورد عفو قرار می‌گیرد، چنانکه تعدادی از علماء هم باین مطلب تصریح کرده‌اند.»^{۳۳۷}

۳۷۶. المغنی ج ۱۰/۷۴.

۳۷۷. الجواهر ج ۴۱/۶۱۲.

در تحریر [علاقه حلی] نیز آمده است:

«اگر زن مرتد توبه کند موجه اینست که توبه او پذیرفته شود و زندان از او ساقط شود، هر چند که ارتداد او فطری باشد.»^{۳۷۸}

در مسالک نیز آمده است:.

«زن مرتد در صورت خودداری از توبه، بصورت دائم در زندان می ماند، لکن اگر توبه کند، توبه اش را می پذیرند، هر چند که ارتداد او فطری باشد، و این نظر اصحاب ما امامیه است.»^{۳۷۹}

لکن صاحب کتاب مسالک بعد از بیان مطلب فوق در آن مناقشه نموده و گفته است که احتمال هست که مجازات زنی که مرتد فطری باشد، زندان ابد بوده باشد و توبه او را نپذیرند، چنانکه توبه مرد مرتد فطری را نمی پذیرند.

لکن در این مورد مطلبی که ما پذیرفته و با ارائه دلایل آن را تقویت نمودیم اظهر و آشکارتر است.

برای تأیید و تقویت بیشتر آنچه که گفتیم، ممکن است به احادیثی که می گویند باید بر زن مرتد در زندان سخت گیری نموده و با زدن او را مجبور باقامه نماز نمود، بتوان استناد کرد. شاهد ما بر این مدعا روایتی است که قبلاً از کتاب دعائم الاسلام نقل کردیم. مضافاً بر اینکه حاکم اسلامی می تواند حدودی را که از طریق اعتراف و اقرار شخص مجرم به ثبوت رسیده عفو کند، و حتی به نظر شیخ مفیده حاکم می تواند همه حدود را عفو کند اعم از اینکه از طریق اعتراف و اقرار ثابت شده باشد و یا از طریق بیته، چنانکه قبلاً نقل گردید. این مطلبی است که درک آن به دقت و باریک بینی نیاز دارد.

چنانکه قبلاً هم گفتیم منظور از «حبس دائم» زن مرتد، عدم محدودیت حبس او به محدوده زمانی ویژه و معین می باشد، نه نگهداشتن وی در زندان برای همیشه هر چند که روی به صلاح و توبه گذاشته و از ارتداد خود برگشته باشد.

۳۷۸. تحریر الاحکام ج ۲/۲۳۵.

۳۷۹. مسالک ج ۲/۴۵۱.

سوم، از موارد زندان ابد - ایلاء کنندۀ هرگاه که از رجوع خودداری کند:

۱- در روایت صحیحۀ ابوبصیر از امام صادق در معنی اصطلاح ایلاء چنین آمده است:

«ایلاء آنست که مرد سوگند بخورد که با زنش همبستر نشده و با او زناشوئی نکند. پس اگر زن به این کار شوهرش صبر کند که صبر کرده است. ولی اگر داوری این امر را نزد حاکم و امام مسلمین ببرد، او مرد را چهار ماه مهلت می دهد، بعد از چهار ماه با او می گوید: یا باید با این زن زناشوئی و مجامعت کنی و یا او را طلاق بدهی، اگر مرد از انجام یکی از این دو کار خودداری نمود، امام او را بطور دائم حبس می کند.»^{۳۸۰}

۲- در خبر حماد بن عثمان از امام صادق (ع) هست [که از آن حضرت سؤال شد]: اگر ایلاء کنندۀ از طلاق زن خودداری کند [چه باید کرد]؟ حضرت فرمود:

«روش علی (ع) در این باره چنین بود که زندان و حصاری از چوب نی درست می کرد و مرد ایلاء کننده را در آنجا محبوس می ساخت و خوردنی ها و آشامیدنی ها را برای او ممنوع می کرد، تا زمانی که زن را طلاق می داد.»^{۳۸۱}

۳- در روایت غیاث بن ابراهیم از حضرت صادق (ع) آمده است:

«روش علی (ع) بر این بود که هرگاه مرد ایلاء کننده از طلاق دادن زنش خودداری می کرد، حضرت او را در حصاری از چوب نی قرار می داد و فقط یک چهارم رزق مورد نیاز او را می داد، تا اینکه زنش را طلاق می داد.»^{۳۸۲}

۴- در روایت مرسله صدوق نیز آمده است:

روایت شده که اگر مرد به زنش رجوع کرده و با او همبستر می شد او را آزاد می گذاشتند. وگرنه او را در حصاری از چوب نی محبوس کرده و برایش از جهت خوردنی و آشامیدنی سختگیری می کردند، تا اینکه زنش را طلاق

۳۸۰. وسائل ج ۱۵/۵۴۱، باب ۸ از ابواب ایلاء، حدیث ۶.

۳۸۱. وسائل ج ۱۵/۵۴۵، باب ۱۱ از ابواب ایلاء حدیث ۱.

۳۸۲. همان مدرک ج ۱۵/۵۴۵، باب ۱۱ از ابواب ایلاء حدیث ۳.

می داد. « ۳۸۳

۵- در تفسیر عیاشی از صفوان بن یحیی از برخی از اصحاب نقل شده که از حضرت امام صادق (ع) دربارهٔ مرد ایلاء کننده‌ای که از طلاق دادن زنش خودداری می‌کند، سؤال شد؟ آن حضرت پاسخ دادند:

روش علی (ع) این بود که آن مرد را در داخل حصاری از چوب زندانی می‌کرد و خوردنی و آشامیدنی را از او منع می‌کرد، تا اینکه او وادار به طلاق می‌گردید. « ۳۸۴

۶- در وسائل از تفسیر علی بن ابراهیم آورده که او گفت:

«روایت شده است که امیرالمؤمنین علی (ع) حصاری از چوب نی ساخت و مردی را که از زنش ایلاء کرده و بعد از گذشت چهار ماه نه رجوع کرده و نه او را طلاق داده بود، در آنجا زندانی ساخت و فرمود: یا باید به همسرت رجوع کرده و با او زناشوئی کنی و یا او را طلاق بدهی، در غیر اینصورت این حصار چوبی را با آتش خواهم کشید.»

به جز این روایات، اخبار دیگری نیز در این زمینه وارد شده است که در برخی از آنها اصطلاح «وقف» [به معنای بازداشت] بکار رفته است. طبق مفاد این اخبار و روایات بعد از گذشت چهار ماه از تاریخ وقوع ایلاء، حاکم شرع مرد ایلاء کننده را بین رجوع به زن و یا طلاق او مخیر می‌کند. این مطلبی است که فقهاء ما اصحاب امامیه و نیز اکثر فقیهان اهل سنت بدان فتوا داده‌اند. لکن برخی از فقهاء عامه می‌گویند: وقت رجوع بزن همان چهار ماه است. اگر آن چهار ماه بسر آید و در آن مدت مرد به زن رجوع و با او همبستر نشود، قهراً و خودبخود طلاق واقع می‌شود، آن هم از نوع طلاق بائن. لکن برخی دیگر از علماء آنان می‌گویند، این طلاق قهری از نوع طلاق رجعی است. برای آگاهی بیشتر به کتاب الخلاف شیخ طوسی مراجعه کنید. ۳۸۵

۳۸۳. همان مدرک همان باب، حدیث ۴.

۳۸۴. وسائل ج ۱۵/۵۴۶، باب ۱۱ از ابواب ایلاء حدیث ۶ و ۷.

۳۸۵. ر. ک: الخلاف ج ۳/۶.